

انا شریک!... شاه در جواب می گوید چرا این حرفها را خودتان به دخترتان و نوهتان نمی گوئید؟ ملکه مادر پاسخ می دهد «شما شاه مملکت هستید چرا من بگویم؟!...»<sup>۱۸</sup>

\* \* \*

همان طور که اشاره شد، همسران اول و دوم شاه، فوزیه و ثریا، نقش مهمی در سیاست ایران نداشتند، ولی سومین همسر شاه - شهبانو فرح - در سالهای آخر سلطنت شاه نقش مهمی در سیاست ایران ایفا نمود.

فرح - که در یک خانواده متوسط، از پدری آذربایجانی و مادری از تبار گیلانی به دنیا آمده بود، نخستین بار هنگام تحصیل در پاریس، در مراسم معرفی دانشجویان ایرانی مقیم فرانسه با شاه آشنا شد و چند ماه بعد، هنگامی که برای حل مشکلات تحصیلی خود به اردشیر زاهدی داماد شاه مراجعه کرده بود توجه شهنواز دختر شاه را به خود جلب کرد و در مهمانی عصرانه‌ای که از طرف شهنواز برای آشنائی پدرش با این دختر جوان ترتیب داده شده بود برای بار دوم با شاه ملاقات کرد. شاه که بیش از یک سال و نیم بود از ثریا جدا شده و در تلاش برای ازدواج با یک پرنسس ایتالیائی ناکام مانده بود، فرح را پسندید و یک هفته بعد، پس از دیدار دیگری با فرح به او پیشنهاد ازدواج کرد. مراسم عقد و عروسی در آذرماه سال ۱۳۳۸ برگزار گردید و فرح در آبان ماه سال بعد پسری برای شاه به دنیا آورد. فرح در سالهای بعد نیز دو دختر و یک پسر دیگر به دنیا آورد و بدین سان مقام و موقعیت خود را به عنوان ملکه ایران، که بعدها به عنوان «شهبانو» مبدل گردید، تثبیت کرد.

نویسنده، در کتاب «پدر و پسر» که به شرح حال رضاشاه و پسرش اختصاص دارد و بسیاری از خوانندگان این کتاب احتمالاً آن را هم ملاحظه کرده‌اند، شرح مفصلی از زندگی و گذشته فرح داده و در این جا لزومی به تکرار همه آن مطالب نمی بیند. با وجود این برای تکمیل مطالب این فصل که به شرح نقش زنان بازیگر عصر پهلوی اختصاص یافته به ناچار خلاصه‌ای از آن مطالب را نقل و نکات تازه‌ای بر آن می افزایم: فرح بنا بر اعترافات بعضی از سران حزب توده در سالهای بعد از انقلاب، هنگام تحصیل در پاریس تمایلات کمونیستی داشت، ولی نه سازمان امنیت ایران که در

۱۸- این گفت‌وگوی شاه و مادرش را، از زبان کسی که خود شاهد صحنه بوده است

آن موقع تشکیلاتی در خارج از ایران به وجود نیاورده بود از این موضوع اطلاع داشت و نه خود فرح سوابق فعالیت و ارتباطات خود را با گروه‌های چپ با شاه در میان گذاشت. دوستان زمان تحصیل فرح، که بعد از ازدواج او با شاه، در دربار رخنه کردند، همه از فعالین سازمانهای دست چپی در فرانسه بودند و پسردائی او، رضا قطبی نیز که با توصیه و معرفی فرح به ریاست سازمان رادیو تلویزیون (صدا و سیما) برگزیده شد تمایلات کمونیستی داشت.

فرح در سالهای نخستین ازدواج زنی محبوب و منزوی بود و از میان اعضای خانواده سلطنتی، به جز شهنواز که معرف او به شاه بود، با دیگران رابطه صمیمانه‌ای نداشت. مادر شاه از نظر او زنی بیسواد با افکار کهنه و خرافی، و خواهرانش شمس و اشرف موجودات توخالی و متفرعی بودند که نمی‌توانستند برای او مقامی نه برتر، بلکه برابر خود قائل شوند. فرح چند سالی رفتار توأم با تکبر و افاده و گاه تحقیرآمیز خواهران شاه را تحمل نمود، ولی وقتی جای پای خود را محکم کرد در مقابل آنها ایستاد و یکبار نیز در یک مجلس مهمانی دست به حمله متقابل زد و گفت «نمی‌دانم این‌ها به چه چیز خودشان می‌نازند؟! طوری رفتار می‌کنند و از اصالت خودشان دم می‌زنند که گوئی هفت پشت‌شان هم شاه بوده... فراموش کرده‌اند که پدرشان از کجا آمده و چطور به سلطنت رسیده است!!»

با تغییری که در سال ۱۳۴۶ در قانون اساسی داده شد، موقعیت فرح بیش از پیش استحکام یافت. به موجب این اصلاحیه مقرر شد که اگر شاه قبل از رسیدن ولیعهد به سن قانونی برای احراز مقام سلطنت (بیست سال) فوت کند و یا به هر دلیل از سلطنت کناره‌گیری نماید «شهبانو مادر ولیعهد بلافاصله امور نیابت سلطنت را به عهده خواهد گرفت، مگر این که از طرف پادشاه شخص دیگری به عنوان نایب‌السلطنه تعیین شده باشد. نایب‌السلطنه شورائی مرکب از نخست‌وزیر و رؤسای مجلسین و رئیس دیوانعالی کشور و چهار نفر از اشخاص خبیر و بصیر کشور به انتخاب خود تشکیل و وظایف سلطنت را طبق قانون اساسی با مشاوره آن شورا انجام خواهد داد تا ولیعهد به سن بیست سال تمام برسد»<sup>۱۹</sup>

۱۹- در اصل اصلاحی (اصل سی و هشتم متمم قانون اساسی) به فوت یا کناره‌گیری شاه به صراحت اشاره نشده و آمده است «در موقع انتقال سلطنت ولیعهد وقتی می‌تواند شخصاً امور

فکر اصلاح قانون اساسی و تعیین شهبانو به عنوان نایب‌السلطنه، بعد از حادثهٔ دومین سوءفصد به جان شاه در فروردین‌ماه سال ۱۳۴۴ (واقعهٔ تیراندازی در کاخ مرمر) عنوان شد و علت این که در حدود دو سال و نیم در این کار تأخیر شد معلوم نیست. نویسنده با بررسی منابع و مآخذی که در اختیار داشته، بخصوص منابع آمریکائی، به این نتیجه رسیده است که تعیین شهبانو به عنوان نایب‌السلطنه بیشتر تلقین آمریکائیا بوده، که نگرانی خود را از عواقب مرگ ناگهانی شاه یا ترور او پنهان نمی‌کردند و همیشه در فکر یک طرح اضطراری برای رویارویی با چنین پیشامدی بودند.

نکتهٔ مهمی که در این میان باید مورد توجه قرار بگیرد، جهت‌گیری سیاسی فرح طی این سالها و ارتباطات روزافزون او با خارجیها، بخصوص آمریکائیاست. فرح ضمن حفظ دوستان چپ‌گرای خود، به این نتیجه رسیده بود که برای تثبیت موقعیت خود باید به آمریکائیا متکی شود و طی مسافرتها مکرر به آمریکا و تماسهایی که با مقامات آمریکائی برقرار کرد، موفق شد اعتماد و اطمینان آمریکائیا را به خود جلب کند. این ارتباط بعد از اصلاح قانون اساسی و پیش‌بینی نیابت سلطنت شهبانو، در صورت فوت یا کناره‌گیری شاه، افزایش یافت و به موازات آن اختلافاتی بین شاه و فرح بروز کرد که نمونه‌هایی از آن را در یادداشتهای علم می‌بینیم.

علم در یادداشتهای روز ۱۷ دی ۱۳۴۹ خود به وجود یک «نفرت پنهانی» بین شاه و همسرش اشاره نموده و بلافاصله اضافه می‌کند که اصلاحیهٔ اخیر قانون اساسی و موقعیت جدید شهبانو «تنش موجود میان شاه و ملکه را علنی کرده است». در یادداشتهای روز ۱۴ مهر ۱۳۵۱، علم موضوع اختلاف نظر بین شاه و فرح و بگومگوهای آنها را علنی‌تر عنوان کرده، که نقل هر دو یادداشت برای نتیجه‌گیری از آنها ضروری به نظر می‌رسد. در یادداشت روز ۱۴ مهر ۱۳۵۱ که مربوط به جریان افتتاح اجلاس جدید مجلسین از طرف شاه می‌باشد آمده است:

شاه اجلاس جدید مجلسین را افتتاح نمود. سخنرانی طولانی و فوق‌العاده‌ای کرد و پیشرفتهایی را که در ایران شاهد بوده‌ایم برشمرد... سپس اعلیحضرتین برای استراحت

→

سلطنت را متصدی شود که دارای بیست سال تمام شمسی باشد. اگر به این سن نرسیده باشد شهبانو مادر ولیعهد بلافاصله امور نیابت سلطنت را به عهده خواهد گرفت...»

به اتاقی که مخصوص این مراسم است وارد شدند. در اینجا ملکه اشاره کرد که شاه در سخنرانی‌اش جز تعریف از پیشرفت‌های مملکت چیزی نگفته و کمترین اشاره‌ای به کمبودها نداشته است. شاه لبخندی زد و گفت: «حالا که از خودمان و موفقیت‌هایمان تعریف می‌کنیم، توطئه‌گران و خرابکاران جوابمان را با بمب و گلوله می‌دهند، وای به وقتی که از خودمان انتقاد هم بکنیم» و بعد رو کرد به ملکه و گفت: «شما خودت هم انقلابی شده‌ای. دلم می‌خواهد ببینم چگونه در عین دادن شعارهای انقلابی و فحش و فحیحت به دولت می‌خواهی این مملکت را اداره کنی... راستی حالا که انقلابی شده‌ای بگو ببینم چطور است که این لباسهای شیک و جواهرات گران‌قیمت را به تن می‌کنی؟!...» این حرفها با لحن شوخی و مزاح بیان شد، چون شاه متوجه بود که در حضور نخست‌وزیر و رئیس مجلس و من حرف می‌زنند... معهذا مانع از این نشد که ملکه تا گردن سرخ شود...

علم در یادداشت‌های روز ۱۸ مهر ۱۳۵۱ خود نیز، از ادامه کدورت و اختلاف بین شاه و فرح صحبت کرده و می‌نویسد: امروز ساعت ۱۱ اعلیحضرتین برای یک دیدار رسمی ده روزه عازم مسکو شدند... در فرودگاه از شهبانو پرسیدم اجازه می‌دهید ولیعهد را به تماشای فیلم مستند جشنهای شاهنشاهی سال گذشته ببرم؟ در ضمن به او گفتم که شاه با این پیشنهاد موافقت کرده است. ملکه گفت «ترا به خدا دست از سرم بردارید. من اصلاً نمی‌خواهم نام ما کمترین ارتباطی با این مراسم وحشتناک داشته باشد!»... بعد درحالی که از شنیدن حرفهای او حیرت‌زده شده بودم به من گفت «من و شاه در مورد هیچ چیز با هم توافق نداریم و من تقریباً در مورد همه چیز با او مخالفم!»... هرگز ندیده بودم ملکه جرات کند و چنین بی‌پرده حرف بزند... در هر حال می‌دانم من هرگز گفته‌های او را برای پادشاه عزیزم تکرار نخواهم کرد. ای کاش می‌دانستم کازیمودوی پیر<sup>۲۰</sup> چه چیزهایی در گوش او خوانده؟... خدا عاقبت ما را به خیر کند...

در قسمت‌های دیگر یادداشت‌های علم نیز به اختلاف نظر و بگومگو بین شاه و فرح اشاره شده، که تکرار همه آنها در این جا ضرورتی ندارد، به‌علاوه از همین چند مورد فوق می‌توان به عمق اختلافات شاه و فرح در سالهای آخر حیات رژیم گذشته پی برد. در ضمن باید در نظر داشت که اختلاف شاه و فرح منحصر به مسائل سیاسی نبوده و فرح

۲۰- علم این اصطلاح را در مورد هویدا به کار می‌برد.

مانند هر زن دیگری از هرزگی‌ها و روابط شوهرش با زنان دیگر رنج می‌برده است. فرح در اوایل زندگی زناشوئی خود یا از این مسائل اطلاع نداشت و یا به خاطر موقعیت خود دم نمی‌زد، ولی در سالهای آخر که دیگر از موقعیت خود در دربار مطمئن شده بود نمی‌توانست این هرزگی‌ها را، که تقریباً علنی شده بود، تحمل کند.

در تابستان سال ۱۳۵۲ ارتباط علنی شاه با دختری به نام گیلدا، که شایع شد شاه عاشق وی شده و قصد ازدواج با او را دارد، کار را به مشاجره و قهر فرح کشاند، تا جایی که صحبت از جدائی بین شاه و فرح هم به میان آمد، ولی شاه که از عاقبت کار و فقیحتی که فرح می‌توانست بعد از طلاق بر سر او بیاورد بیمناک بود، سرانجام از این سودا دست برداشت و از آن به بعد در رابطه با زنان دیگر احتیاط بیشتری به کار برد. شاه از این تاریخ به بعد کم و بیش از فرح ملاحظه می‌کرد، ولی روابط آنها هرگز به گرمی سالهای گذشته بازنگشت و فرح سردی روابط زناشوئی خود را با گرمای فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و معاشرت با هنرمندان و شاعران نوگرا جبران می‌کرد. جشنهای هنر شیراز، که رضا قطبی رئیس سازمان رادیو تلویزیون و پسر دایی فرح کارگردانی آن را به عهده داشت، یکی از همین سرگرمیهای فرح بود، که در سالهای آخر کار آن به نهایت ابتذال کشید و نمایش تجاوز جنسی در ملاء عام، در آخرین دوره این جشن‌ها در سال ۱۳۵۶ خشم عمومی را برانگیخت.

در اوایل سال ۱۳۵۷ که حرکتهای انقلابی در ایران تازه آغاز شده بود، یک روزنامه‌نگار انگلیسی به نام «آندرو - دانکن» بعد از مصاحبه‌ای با شاه به ملاقات فرح رفت. بخشی از مصاحبه او با فرح، که ابتدا در یک روزنامه انگلیسی و سپس در کتابی به نام «یورش به سوی پول»<sup>۱۱</sup> چاپ شد از این قرار است:

گفته می‌شد که ملکه فرح، شهبانوی ایران یک‌بار هنگام بازدید از شهر رشت، ساعت ۱۰ شب تصمیم گرفته بود به زندان شهر سر بزند. و من مصاحبه‌ام را با او در همین زمینه شروع کردم.

«آیا هرگز به زندانی سر زده‌اید؟»

«نه. البته به استثنای یکبار در رشت. فرار نبود بروم ولی می‌خواستم ببینم شرایط از چه قرار است. غالباً افرادی را به دلایل جزئی، مثل کمی بدهکاری یا چیزهای مشابه

به زندان می‌انداختند، ساعت ۱۰ شب بود و حتی مأموران نمی‌خواستند مرا راه بدهند، مدتی طول کشید تا باور کردند.»

پرسیدم: «به نظر شما آیا افراد در زندانها شکنجه می‌شوند؟»

«اطمینان ندارم. می‌دانم که در کشورهای مختلف به دلائل امنیتی و برای کسب اطلاعات به زندانیان فشار می‌آورند. دو سه سال پیش شنیدم شکنجه‌هایی صورت گرفته. به نظر من اینکار انسانی نیست ولی چگونه می‌توانم در این مورد اطلاعی کسب کنم؟ نمی‌توانم خودم بروم ببینم. فایده‌اش چیست؟ آنها می‌دانند من با شکنجه مخالفم و بنابراین اگر چنین کارهایی هم بکنند، مسلماً در مقابل من نمایش نخواهند داد. البته این کارها در کشورهای دیگر هم صورت می‌گیرد. هیچکس به پاسبانی دستور نمی‌دهد که مردم را هل بدهد یا نسبت به آنها بی‌ادبی کند ولی گاهی چنین کارهایی می‌کنند. این تقصیر خود مردم است نه سیستم! امکاناتی که من به عنوان زن در این کشور دارم، نشان می‌دهد که برای زنان ایران حقوق مساوی وجود دارد! البته در مواردی در جریان فعالیتها دقت و ظرافت به کار می‌برم زیرا از طرز فکر مردم نسبت به زن اطلاع دارم، بعضی وقتها مقامات دولتی از من ناراحت می‌شوند، چون گفته‌اند فلان پروژه درست است و من اطلاع داده‌ام که اینطور نیست.»

به فرح گفتم آیا شاه واقعاً به نظرات او توجهی دارد؟ زیرا خودش قبلاً ضمن مصاحبه‌ای با یک خانم ایتالیائی چنین گفته بود: «این زنهای مساوات‌طلب چه می‌گویند، ممکن است از نظر قانون مساوی باشید ولی، ببخشید، از نظر توانائی و استعداد مساوی نیستند.»<sup>۲۲</sup> و اضافه کردم که شاه بعداً به خود من گفته بود: «آن مصاحبه‌کننده مرا تحریک کرده بود و بنابراین گفتم که زنها ستمگر و ظالم هستند و می‌توانند از مردها هم سنگدل‌تر و ستمگرتر باشند. از خود مصاحبه‌کننده پرسیدم آیا هیچوقت از میان زنان یک موسیقیدان بزرگ، نقاش بزرگ، یا حتی آشپز معروف برخاسته است؟ پس از نقل این مطالب به فرح گفتم خودم از شاه پرسیدم آیا ملکه در شما تأثیری دارد و جواب داد: «خیر، خوشبختانه خیر.»

۲۲- اشاره به مصاحبه شاه با «اوربانا - فالچی» روزنامه‌نگار معروف ایتالیائی که ابتدا در

روزنامه‌های بزرگ جهان و سپس در کتابی به نام «مصاحبه با تاریخ» چاپ شد.

فرح آهی کشید، سیگاری روشن کرد، کمی فکر کرد و سپس توضیح داد که شوهرش گاهی چنین حرفهایی می‌زند: «ولی عمل از حرف مهمتر است. ببینید برای مردم این کشور چه کارها انجام داده است، اینکارها نمودار اعتقادات واقعی اوست. به هر حال، در مورد زنان، داریم اقداماتی انجام می‌دهیم ولی با کمال دقت و سیاست. بعضی‌ها معتقدند که این پیشرفتها، مثلاً اگر زنها بتوانند هر جا که دلشان می‌خواهد بروند، اساس خانواده را از بین خواهد برد. ولی شما باید در نظر داشته باشید که هر چه در غرب خوب باشد، ممکن است مورد قبول اکثریت مردم ما نباشد. ما مطلقاً مایل نیستیم مانند غرب باشیم. ارزش‌های ما ملموس و مادی نیست. مردم نمی‌فهمند. آنها فقط دربارهٔ اتومبیل، جاده، خانه، مواد غذایی و اینجور چیزها فکر می‌کنند. مبارزهٔ ما آنست که بدون از دست دادن فرهنگ خود پیشرفت کنیم و انجام این کار خیلی مشکل است زیرا پیشرفت مادی خیلی سریع است. فقط آینده نشان خواهد داد که در این کار موفق شده‌ایم یا نه.»

تذکر دادم که افراد زیادی در ایران و خارج تصور نمی‌کنند که پیشرفت عادلانه‌ای صورت گرفته باشد و مسلماً او شاهد تظاهرات مخالف دانشجویان ایرانی در آمریکا و جاهای دیگر بوده است.

فرح گفت: «بعده، تظاهراتی هست، ولی معمولاً در مورد تعداد تظاهر کنندگان مبالغه می‌شود و ضمناً همهٔ آنها نیز ایرانی نیستند. بعضی‌ها تظاهر کنندهٔ حرفه‌ای هستند. ولی از این گذشته بسیاری از دانشجویان ما به خانواده‌های سادهٔ شهری و روستائی تعلق دارند و هنوز به اندازهٔ کافی رشد نکرده‌اند که بفهمند ایران چه پیشرفتهائی کرده است. اینها به کشورهای صنعتی می‌روند و تفاوت‌های زیادی مشاهده می‌کنند. توجه نمی‌کنند که ملل صنعتی قرن‌ها زحمت کشیده‌اند تا به اینجا رسیده‌اند. بنابراین مایوس و ناراحت می‌شوند. شکایت می‌کنند که دولت خوب کار نکرده است. بعضی‌ها هم دور از وطن و آداب و رسوم و سنن خود دچار ناراحتیهای احساسی هستند. و اینها را گروههایی مورد استفاده قرار می‌دهند، این گروهها یا کمونیست هستند یا کسانی که از سیاست نفتی ما ناراضی هستند. ایران سالها عقب مانده بود و حالا تدریجاً دارد جای خود را در جهان اشغال می‌کند. ایران میوهٔ آبداری است و کشورهای هستند که مایلند بر ایران کنترل اقتصادی و سیاسی داشته باشند. اما امروزه ما ایرانی فکر می‌کنیم، ایرانی عمل می‌کنیم و

مستقل هستیم و چنین وضعی عده‌ای را ناراحت می‌کند.»  
 او در مورد مسائل مختلف دیگر نیز نظراتی ابراز کرد. در مورد سفرهایش به نقاط مختلف کشور: «مردم درخواست می‌کنند که من از نقاط مختلف بازدید کنم چون سفرهای من باعث انجام کارهای مختلف می‌شود. لحظه‌ای که بدانند من از نقطه‌ای بازدید خواهم کرد، همه سعی می‌کنند کمی بهتر کار کنند. من سالی ۸۰ هزار نامه دریافت می‌کنم که غالباً جنبه خصوصی و شخصی دارند و من سعی می‌کنم که به حداکثر ممکن این نامه‌ها جواب دهم. گاهی نامه‌ای باعث می‌شود که فکری در مورد مشکلات سراسر کشور به مغز من خطور کند. همیشه سعی می‌کنم که در بعضی زمینه‌ها - اجتماعی، فرهنگی و آموزش و پرورش - به شوهرم کمک کنم. این فعالیتها را نمی‌توانم از سیاست جدا کرد.»

در مورد فعالیت‌های اجتماعی و فرزندانش: «سعی می‌کنم که تعادلی در این میان ایجاد کنم. ولی وقت زیادی برای زندگی خصوصی باقی نمی‌ماند. در جریان تعطیلات آنها را زیاد می‌بینم و در مدت مدرسه هم سعی می‌کنم گاهی بعدازظهرها با آنها باشم. در ابتدا نگران ولیعهد بودم زیرا مسئولیت‌های زیادی به گردن او گذاشته می‌شود. ولی حالا می‌بینم که او هر چه بیشتر در جهت منافع مملکت تقلا می‌کند.»  
 چرا ولیعهد خانه جداگانه‌ای دارد: «دلیلش آن بود که وقتی بچه چهارم متولد شد، جایمان خیلی تنگ شده بود. به علاوه، او هم دارد بزرگ می‌شود و مایل است تنها باشد.»

گفتم: «خانه عظیمی هم در انگلستان دارد.»

گفت: «من از این موضوع اطلاعی ندارم. البته چیزی شنیده بودم ولی جزئیاتش را نمی‌دانم. این مربوط می‌شود به حالت ایرانی یک زن که از شوهرش درباره کارهایش سؤال نمی‌کند.»

در مورد شایعات و گزارشهای مختلف: «البته شایعات و توطئه‌هایی وجود دارد. هر گروهی که مقام مهمی داشته باشند، در هر سیستم دولتی، چنین شایعاتی درباره آنها دامن زده می‌شود. طبیعی است. مردم مرتب مواظب ما هستند. مثلاً می‌گویند که شاه یک زن چهارم گرفته است. این چرندیات باعث ناراحتی من نمی‌شوند. به آنها عادت کرده‌ام. ولی انصاف نیست. نمی‌دانم چرا این حرفها را می‌زنند. حتی چیزهای سیاسی؛

می‌گویند هیچکس نمی‌تواند با شوهرم حرف بزند و چیزی جز «بعله قربان» بگوید. ولی اگر شما حرف حسابی و درست بزنید، قبول می‌کند. ما خودمان یک عالم صحبت می‌کنیم. گاهی او حرفهای مرا عملی می‌سازد. روابط بسیار طبیعی داریم.»

در مورد احتمال کشتن شاه: خود شاه می‌گوید «پانزده سال است که دیگر مرگ برای من معنایی نداشته است. یک زمانی معنایی داشت حالا دیگر کاملاً نامربوط است.» ولی فرح چنین اظهار نظر کرد: «گاهی ترس و نگرانی دارم ولی واقعاً نمی‌خواهم در این مورد فکر کنم. اگر انسان دائماً به این جور مسائل فکر کند، دیگر نمی‌تواند زندگی کند. باید کمی هم قضا و قدری بود، زیرا برای هر کسی ممکن است حوادثی اتفاق بیفتد، چه پادشاه باشد چه آدم معمولی.»<sup>۲۳</sup>

درباره نقش فرح در جریان انقلاب و آخرین ماههای حیات رژیم گذشته، مطالب زیادی گفته و نوشته شده است، ولی واقعیت امر این است که فرح نیز مانند خود شاه در برابر موج توفنده انقلاب دست و پای خود را گم کرده و پریشان شده بود. هوشنگ نهاوندی رئیس دفتر فرح، که مشیر و مشار و محرم اسرار او بود، در کتاب خاطراتش که تحت عنوان «ایران: دو رویای نافرجام»<sup>۲۴</sup> در پاریس منتشر شده تصویر زن مصمم و بااراده‌ای را از فرح مجسم کرده و می‌نویسد بعد از استعفای آموزگار، شهبانو فرح به شدت با انتصاب شریف‌امامی به مقام نخست‌وزیری مخالفت کرد، ولی شاه زیر بار نرفت و گفت به مصالحی این تصمیم را گرفته و نمی‌تواند آن را تغییر دهد. نهاوندی به این موضوع اشاره نمی‌کند که کاندیدای خود فرح برای نخست‌وزیری چه کسی بوده، ولی با سوابق نهاوندی و تلاش او برای احراز مقام نخست‌وزیری، چنین به نظر می‌رسد که فرح خود او را برای جانشینی آموزگار در نظر گرفته بود و شاه با طبع شکاک که داشت نمی‌خواست در آن شرایط حساس «آدم فرح» را به مقام نخست‌وزیری انتخاب کند.

فرح، چه در زمان حکومت شریف‌امامی و چه بعد از استعفای او که به تشکیل حکومت شبه‌نظامی از هاری انجامید، با شدت عمل در مقابل نیروهای انقلابی و کشت و

۲۳- غارت ایران (پورش به سوی پول) - نویسنده آندرو دانکن - مترجم فضل‌الله نیک‌آئین

- انتشارات امیرکبیر ۱۳۵۸ - صفحات ۶۴ تا ۶۸

کشتار مخالف بوده و از قول اویسی فرماندار نظامی تهران در زمان حکومت شریف‌امامی و از هاری نقل شده است که یک‌بار موفق می‌شود از شاه اجازه تیراندازی و قلع و قمع مخالفان را بگیرد، ولی ساعتی بعد فرح از قول شاه به او دستور می‌دهد تا اطلاع ثانوی دست نگه‌دارد و مراجعات مکرر وی به شاه برای تأیید دستور قبلی به جایی نمی‌رسد.

در اواخر آذرماه سال ۱۳۵۷ که حکومت از هاری به بن‌بست رسیده بود، فرح به شاه پیشنهاد کرد که به نفع ولیعهد از سلطنت استعفا بدهد و او طبق قانون اساسی نیابت سلطنت را به عهده بگیرد. نقشه فرح این بود که با استفاده از اختیارات مقام نیابت سلطنت، چهار نفر از اشخاص موجه و مورد قبول نیروهای انقلابی را به عضویت شورای نیابت سلطنت انتخاب نماید و با انتخاب نخست‌وزیر مورد قبول نیروهای انقلابی اداره امور مملکت را عملاً به دست نیروهای انقلابی بسپارد. شاه حاضر به قبول این پیشنهاد نشد و شاید هم حق با او بود، زیرا آیت‌الله خمینی در آستانه پیروزی انقلاب، به هیچ قیمتی به قبول راه‌حلی که متضمن بقای رژیم سلطنتی باشد تن در نمی‌داد و رژیم رو به زوال دیگر با این تدبیرها نجات نمی‌یافت...

\* \* \*

در پایان این فصل اشاره‌ای به زنانی که در رژیم گذشته به مقام وزارت و سفارت و سناتوری یا نمایندگی مجلس رسیدند ضروری به نظر می‌رسد.

ورود زنان به پارلمان و سپس عضویت یکی دو تن از آنان در دولت و انتخاب زنی به مقام سفارت در سالهای آخر عمر رژیم گذشته، با «انقلاب سفید» شاه آغاز شد و اولین گروه زنان به عنوان کاندیداهای «کنگره آزادزنان و آزادمردان» به مجلس راه یافتند. در جریان انتخابات دوره بیست و یکم، شاه دو زن را به مقام سناتوری منصوب کرد و در دولت هویدا یکی از خانمهای نماینده (فرخ‌رو پارسای) به سمت وزیر آموزش و پرورش انتخاب گردید.

در چهار دوره آخر مجلس شورای ملی جمعاً ۳۵ زن به نمایندگی مجلس انتخاب شدند و در چهار دوره آخر سنا نیز پنج زن به مقام سناتوری انتصابی یا انتخابی رسیدند. بیشتر این خانمها همسران یا بستگان نزدیک رجال و متنفذین یا امرای ارتش بودند و تعداد انگشت‌شماری از آنان به مناسبت سابقه کار فرهنگی و اداری به مجلسین راه یافتند. در انتخاب بعضی از این خانمها هم بی‌سلیقگی خاصی به کار رفت، که بعضی

آن را به تعمد و لجبازی رژیم با مردم تعبیر کردند. انتخاب خانم ایران‌دخت اقبال خواهر دکتر اقبال از شهر مذهبی گناباد و خانم لطیفه وحیدی از شهر مذهبی اردبیل را می‌توان به عنوان نمونه‌هایی از این سهل‌انگاری یا تعمد به‌شمار آورد.

از خانم‌هایی که به وزارت رسیدند، خانم فرخ‌رو پارسای چندین سال عهده‌دار وزارت آموزش و پرورش بود و نقش اجرایی مؤثری داشت. ولی وزیر بعدی، خانم مهناز افخمی که به عنوان وزیر مشاور در امور زنان وارد کابینه آموزگار شد بیشتر یک نقش سمبولیک و نمایشی را ایفا می‌کرد. خانم مهرانگیز دولت‌شاهی نیز که بعد از سه دوره نمایندگی مجلس به سمت سفیر ایران در دانمارک انتخاب شد، به عنوان یک کار نمایشی و گشایش راه ورود زنان ایران به عرصه دیپلماسی، به این مقام برگزیده شد، و گرنه روابط ایران و دانمارک از نظر سیاسی اهمیت چندانی نداشت و امور سفارت ایران در کپنهاگ نیز عملاً به وسیله کادر دائمی سفارت اداره می‌شد.

زنان سناتور و نماینده مجلس نیز بیشتر نقش سمبولیک داشتند و بعضی از آنها واقعاً از کنج آشپزخانه به مجلس راه یافته و هر را از بر تشخیص نمی‌دادند. البته از میان زنان سناتور و نماینده ثنی چند هم نقشی ایفا کردند که از آن جمله می‌توان به خانم مهرانگیز منوچهریان سناتور انتصابی تهران در ادوار چهارم تا ششم سنا و خانم دکتر مهین صنیع نماینده بابل در ادوار ۲۳ و ۲۴ مجلس شورای ملی اشاره نمود. خانم منوچهریان زنی حقوق‌دان و از وکلای مبرز دادگستری بود که در دوره سوم سناتوری خود به علت ایراد چند نطق انتقادآمیز مغضوب واقع شد و خانم صنیع نیز از چهره‌های شاخص دوره بیست و چهارم مجلس شورای ملی و عضو هیئت رئیسه مجلس بود.

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

## وزیران شاه

رضا شاه و وزیرانش - تنها وزیری که در مقابل رضا شاه ایستادگی می کرد - وزیرانی که رکورد وزارت را در دوران پهلویها شکستند - دشمنان شاه در مقام وزارت - ناگفته‌ها درباره حسین فاطمی - وزیری که به نخست‌وزیر ناسزا می گفت - «مستمند شیرازی» چگونه ثروتمندترین وزیر ایران شد؟ - داستانهای شنیدنی از چند وزیر - نمونه‌هایی از برخورد شاه با وزیران - پدران و پسرانی که وزیر شدند....

در دوران سلطنت پهلویها در حدود سیصد و پنجاه نفر به مقام وزارت رسیدند، که طولانی‌ترین دوره وزارت از میان این عده متعلق به دکتر جمشید آموزگار (در حدود بیست سال) و کوتاهترین آن متعلق به یحیی صادق وزیری وزیر دادگستری کابینه بختیار (دو روز) است. تعداد انگشت‌شماری از وزیران دوران سلطنت رضاشاه در دوران قاجاریه هم سمت وزارت داشتند و ۷ تن از آنان (مستوفی‌الممالک - محمدعلی فروغی - مخبرالسلطنه هدایت - محمود جم - قوام‌السلطنه - حکیم‌الملک و دکتر مصدق) در دوران سلطنت پهلویها به مقام نخست‌وزیری رسیدند.

غیر از نخست‌وزیران نامبرده، شانزده نخست‌وزیر دیگر دوران سلطنت پهلویها هم قبل از احراز مقام نخست‌وزیری، یک یا چندبار به مقام وزارت رسیده‌اند، که شرح حال آنان در فصول پیشین آمده و نیازی به تکرار آن در این فصل نیست. در این فصل بیشتر به بعضی از وزیران ارشد دیگر کابینه‌های عصر پهلوی اشاره خواهد شد، که هرچند به مقام نخست‌وزیری دست نیافتند، اهمیت نقش آنان کمتر از بسیاری از نخست‌وزیران

دوران پهلویها نبود.

یکی از این وزیران پیشین، که هرگز داوطلب مقام نخست‌وزیری نشد، ولی چند تن از نخست‌وزیران به توصیه و سفارش او به این مقام انتخاب شدند، تقی‌زاده وزیر مالیه دوره رضاشاه بود که در زمان جنگ دوم جهانی مقام سفارت ایران را در لندن به نخست‌وزیری ترجیح داد و سهیلی را برای تصدی مقام نخست‌وزیری پیشنهاد کرد. هم سهیلی و هم دو نخست‌وزیر دیگر (حکیم‌الملک و هزیر) مرید و مجری اوامر او بودند. مکاتبات آنها با تقی‌زاده به خوبی این رابطه مراد و مریدی را بین آنان نشان می‌دهد.

به استثنای چند نخست‌وزیر مقتدر دوران سلطنت پهلویها، مانند فروغی و مستوفی‌الممالک و قوام‌السلطنه و دکتر مصدق، که وزیران کابینه خود را رأساً و بدون کسب موافقت قبلی شاه انتخاب می‌کردند، اکثر وزیران کابینه‌ها منصوب خود رضاشاه یا محمدرضاشاه بودند و مستقیماً با خود شاه سر و کار داشتند. حتی قوام‌السلطنه هم با همه قدرت‌نمایی خود، در آخرین دوره نخست‌وزیریش مجبور شد اعضای کابینه را با نظر شاه تعیین کند و همین وزیران بودند که با استعفای دسته‌جمعی خود موجبات سقوط کابینه او را فراهم ساختند.<sup>۱</sup>

در دوران سلطنت رضاشاه، جلسات کابینه غالباً با حضور خود شاه تشکیل می‌شد و رضاشاه مستقیماً در کار تمام وزارتخانه‌ها مداخله می‌کرد. گاهی خود رضاشاه برنامه‌های را که قبلاً درباره آن فکر کرده بود مطرح می‌نمود و نظر وزیر مربوطه را درباره اجرای آن می‌خواست. رویه او برحسب معمول این بود که وقتی موضوعی را عنوان می‌کرد از وزیر مربوطه می‌خواست درباره آن بررسی و مطالعه کند و نظریات و پیشنهادات خود را در جلسه بعد عنوان نماید. در بعضی موارد که مسئله جنبه مملکتی داشت علاوه بر این که وزیر مربوطه را مأمور مطالعه می‌نمود از نخست‌وزیر و وزیران دیگر هم می‌خواست درباره موضوع فکر کنند و در جلسه بعد نظریات خودشان را بگویند. هنگام طرح موضوع در جلسه بعدی هم رضاشاه به دقت به گزارش وزیر مربوطه و نظریات دیگران گوش می‌داد، ولی تصمیم نهائی را خودش می‌گرفت و اجرای دستور

۱- از وزیران آخرین کابینه قوام‌السلطنه فقط سیدجلال نهرانی وزیر مشاور حاضر به استعفا نشد و همراه قوام‌السلطنه به مجلس رفت، ولی مجلس با وضعی که پیش آمده بود به کابینه بدون وزیر او رأی اعتماد نداد.

خود را پیگیری می کرد.

از شهریورماه سال ۱۳۱۸ که جنگ دوم جهانی آغاز شد، رضاشاه تقریباً به طور مرتب در جلسات هیئت دولت شرکت می کرد و قسمتی از وقت هیئت وزیران صرف بحث درباره جریان جنگ و عواقب آن می شد. از وزیران آن دوران تنی چند تا سالهای بعد از انقلاب هم زنده بودند و از زبان یکی از آنان (دکتر محمد سجادی) شنیدم که می گفت: رضاشاه بر خلاف آنچه بعدها پسرش ادعا کرد<sup>۲</sup> در اوایل جنگ مشتاقانه پیروزیهای هیتلر را دنبال می کرد و با امیدواری به پیروزی آلمان در جنگ بود که انگلیسیها را برای دوبرابر کردن پرداختهای شرکت نفت و پرداخت دیون معوقه تحت فشار قرار داد و کینه و نفرت آنها را نسبت به خود دوچندان ساخت. البته رضاشاه بعد از این که هیتلر و استالین دست دوستی به هم دادند و مذاکراتی برای تقسیم جهان بین آنها آغاز گردید متوحش شد، ولی باز هم به سیاست دوستی با آلمان ادامه داد و متین دفتری را که معروف به طرفداری از آلمان بود، از این جهت به نخست وزیر انتخاب کرد که آلمانیها را از فکر دادن امتیازاتی به روسها در ایران منصرف نماید.

خود متین دفتری هم که در آغاز جنگ دوم جهانی وزیر دادگستری بود داستان حالی درباره چگونگی نخست وزیر شدن خود نقل کرده است که در شرح حال او از نظر خوانندگان گذشت. خلاصه ماجرا، که تفصیل آن را از زبان خود او در فصل «نخست وزیران بی اختیار» می خوانید، این است که شاه در اوایل جنگ از وزیران کابینه می خواهد نظریات خودشان را درباره اوضاع دنیا و عواقب جنگ و سیاستی که ایران باید در پیش بگیرد به صورت مقاله ای برایش بنویسند و وعده می دهد که هر کس بهترین مقاله را بنویسد جایزه ای از او خواهد گرفت. متین دفتری ادعا می کند که مقاله او بیشتر از نوشته های دیگران نظر رضاشاه را جلب می کند و جایزه موعود رضاشاه هم همان مقام نخست وزیری او بوده است!...

۲- محمدرضاشاه در کتاب «مأموریت برای وطن» نوشته است: بر خلاف عقیده بعضی از تاریخ نویسان پدرم از هیتلر خوشش نمی آمد... سیاست جهانگیری هیتلر در اروپا پدرم را از این که اجازه دهد کشور ایران تحت نفوذ آلمان درآید برحذر می داشت و بعلاوه چون خودش نمایلات دیکتاتوری داشت وجود دیکتاتور دیگری مانند هیتلر برای وی تحمل ناپذیر بود! (مأموریت برای وطن - چاپ سوم ۱۳۵۰ - صفحه ۸۳)

در کابینه‌های دوران سلطنت رضاشاه طولانی‌ترین دوره وزارت متعلق به علی‌اکبر داور، جعفرقلی اسعد، محمدعلی فروغی و علی‌اصغر حکمت است، که اولی خودکشی کرد، دومی به دستور رضاشاه بازداشت و در زندان مسموم شد و سومی مفضوب گردید. فقط چهارمی بود که جان به سلامت برد و قریب هفت سال وزیر معارف و اوقاف یا داخله بود. از میان نخست‌وزیران دوره رضاشاه فقط یک نفر، محمدعلی فروغی، بعد از نخست‌وزیری مقام وزارت را پذیرفت و مدتی وزیر جنگ و وزیر خارجه بود تا این که مجدداً به مقام نخست‌وزیری انتخاب گردید. فروغی همچنین تنها نخست‌وزیری است که بعد از مفضوب شدن در دوره دوم نخست‌وزیری خود، بار دیگر در شرایط بحرانی بعد از اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ مجدداً به مقام نخست‌وزیری رسید و موجبات استعفای رضاشاه و انتقال سلطنت به پسرش را فراهم ساخت.

از وزیران دوران سلطنت رضاشاه، تنها وزیری که جرأت می‌کرد گاهی نظری مخالف نظر شاه ابراز کند تقی‌زاده بود، که قریب سه سال در زمان نخست‌وزیری حاج مخبرالسلطنه هدایت سمت وزارت مالیه را داشت. تقی‌زاده بعدها مدعی شد که با قرارداد ۱۹۳۳ مربوط به تمدید امتیاز نفت جنوب موافق نبوده و به امر رضاشاه این قرارداد را امضا کرده است. ولی از لابلای نوشته‌ها و سخنرانی‌های او می‌توان این واقعیت را استنباط کرد، که خود او هم در شرایطی که پیش آمده بود چاره‌ای جز امضای قرارداد نمی‌دیده و بر این باور بوده است که در صورت خودداری از امضای این قرارداد انگلیسی‌ها خوزستان را از ایران جدا خواهند کرد.

تقی‌زاده بعد از امضای قرارداد ۱۹۳۳ هم در موارد متعددی در امور مربوط به وزارت دارائی و خزانه بر خلاف نظر و دستور رضاشاه عمل کرد، ولی چون کار او منطبق با قانون بود، رضاشاه دلیلی برای توبیخ و برکناری وی نداشت، تا این که برای کنار گذاشتن او مخبرالسلطنه را مجبور به استعفا کرد و در کابینه بعدی داور را به جای او به وزارت مالیه گماشت. داور که در مدت طولانی تصدی وزارت عدلیه در کابینه‌های قبلی رضایت رضاشاه را جلب کرده بود، در کار وزارت مالیه با مشکلات زیادی مواجه شد و سرانجام در برابر عدم رضایت و تندخوئی رضاشاه تصمیم به خودکشی گرفت.

در دوران سلطنت رضاشاه، سه وزیر هنگام تصدی مقام وزارت به دستور شاه دستگیر و زندانی شدند: دو تن از آنها نصرت‌الدوله فیروز وزیر مالیه کابینه مخبرالسلطنه

و سردار اسعد وزیر جنگ کابینه دوم فروغی در زندان کشته شدند، ولی سومی رجبعلی منصور که به اتهام سوءاستفاده تحت تعقیب قرار گرفته بود، در دیوانعالی کشور محاکمه و تبرئه شد. وزیر دادگستری وقت (صدرالاشراف) به اتهام سهل انگاری در این کار و تبرئه وزیری که شاه میخواست او را گوشمالی بدهد از کار برکنار شد، ولی خود منصور بعداً تحت شرایط زمان جنگ به نخست‌وزیری رسید!

\*\*\*

از وزیران کابینه‌های دوران سلطنت رضاشاه که در دوران سلطنت پسرش هم به وزارت رسیدند قبل از همه باید از دکتر محمد سجادی و علی‌اصغر حکمت نام برد، که هر دو بانصدی هفت وزارتخانه در کابینه‌های مختلف دوران پهلویها رکورد تعدد وزارتخانه‌هایی را که متصدی آن بودند و همچنین تعدد کابینه‌هایی را که در آن شرکت داشتند شکستند. دکتر سجادی قریب هفده سال متصدی وزارتخانه‌های متنوعی مانند راه، بازرگانی و پیشه و هنر، فرهنگ، دارائی، کار و اقتصاد ملی بود و در دو کابینه هم عنوان وزارت مشاور را داشت. علی‌اصغر حکمت نیز که در زمان سلطنت رضاشاه وزیر معارف و اوقاف (فرهنگ) کشور و پیشه و هنر بود، در زمان سلطنت پهلوی دوم، نخست، وزیر بهداری و سپس وزیر دادگستری و سرانجام وزیر امور خارجه شد و در کابینه‌های قوام‌السلطنه و ساعد و زاهدی هم عنوان وزیر مشاور را داشت.

دکتر سجادی بعد از استعفای رضاشاه از طرف فروغی مأمور گرفتن صلحنامه‌ای از او برای واگذاری اموال و املاکش قبل از خروج از ایران شد و دکتر سجادی در اصفهان رضاشاه را وادار به امضای این صلحنامه نمود. دکتر سجادی با وجود سابقه ۱۷ سال وزارت و چهار دوره سناتوری و ریاست مجلس سنا قبل از سقوط رژیم، بعد از انقلاب هم از تعرض مصون ماند و چند سال بعد از انقلاب در گذشت. علی‌اصغر حکمت نیز که در اولین دوره وزارت خود برنامه کشف حجاب را اجرا کرد، در آخرین دوره وزارتش، در سمت وزیر خارجه دولت دکتر اقبال با بحران شدید در روابط ایران و شوروی و جنگ تبلیغاتی بین دو کشور مواجه شد و بعد از سقوط کابینه اقبال دیگر متصدی مقام دولتی نشد و به تدریس در دانشگاه پرداخت.

از وزیرانی که به مقام نخست‌وزیری رسیدند، علی‌سپیلی با سابقه تصدی سه وزارتخانه طرف و شوارع (راه) در کابینه مخبرالسلطنه هدایت، کشور در کابینه منصور و

امور خارجه در کابینه‌های جم و فروغی، در شرایط زمان جنگ و اشغال ایران به مقام نخست‌وزیری رسید. ساعد نیز فقط با سابقه تصدی وزارت خارجه در کابینه‌های سهیلی و قوام‌السلطنه به نخست‌وزیری رسید، و هر دو آنها بیشتر در سایه حمایت یا حداقل تأیید دولتهای انگلیس و روس که ایران را تحت اشغال خود داشتند به این مقام دست یافتند. عبدالحسین هژیر نیز قبل از نخست‌وزیری در کابینه‌های فروغی و سهیلی و قوام‌السلطنه و ساعد و حکیمی تصدی چهار وزارتخانه پیشه و هنر و بازرگانی، راه، کشور و دارائی را به عهده داشت، ولی ابراهیم حکیمی فقط با سابقه وزارت مشاور در کابینه قوام‌السلطنه سه بار به مقام نخست‌وزیری انتخاب شد. هم هژیر و هم حکیم‌الملک از مریدان تقی‌زاده بودند و با حمایت او، که در آن زمان سفیر ایران در لندن بود، به نخست‌وزیری رسیدند. دکتر منوچهر اقبال با سابقه تصدی پنج وزارتخانه بهداری، پست و تلگراف، فرهنگ، کشور و راه در کابینه‌های مختلف، به جای حسین علاء به نخست‌وزیری انتخاب شد، ولی اسلاف او (زاهدی و علاء) هر کدام فقط تصدی یک وزارتخانه را قبل از نخست‌وزیری به عهده داشتند و جانشین وی مهندس شریف‌امامی نیز با سابقه تصدی یک وزارتخانه (صنایع و معادن) به نخست‌وزیری رسید. دکتر امینی که با سقوط حکومت اول شریف‌امامی به نخست‌وزیری منصوب شد قبلاً وزیر اقتصاد ملی کابینه‌های رجبعلی منصور و مصدق و وزیر دارائی کابینه‌های زاهدی و حسین علاء بود و در اواخر حکومت حسین علاء نیز به وزارت دادگستری انتخاب شد، ولی نخست‌وزیری او بیشتر حاصل ارتباطاتی بود که هنگام تصدی مقام سفارت ایران در آمریکا، با آمریکائیان برقرار کرده بود.

علم که بعد از امینی به نخست‌وزیری انتخاب شد، قبل از احراز این مقام در کابینه‌های ساعد و علاء و منصور و رزم‌آرا تصدی وزارتخانه‌های کشاورزی و کشور و کار را به عهده داشت، و جانشین او حسنعلی منصور نیز در کابینه اقبال مدت کوتاهی وزیر کار و سپس وزیر بازرگانی شد، ولی هویدا فقط با سابقه کمتر از یازده ماه وزارت به نخست‌وزیری انتخاب شد و رکورد طول مدت نخست‌وزیری را در تاریخ مشروطیت ایران شکست.

جمشید آموزگار بیست و چهارمین نخست‌وزیر دوران سلطنت پهلویها، قبل از نخست‌وزیری قریب بیست سال عنوان یازدهمین وزارت داشت و رکورد طول مدت وزارت را در

تاریخ مشروطیت ایران شکست. اولین پست وزارت جمشید آموزگار وزارت کار در کابینه دکتر اقبال بود. اندکی بعد به وزارت کشاورزی منصوب شد و سپس در دولت حسنعلی منصور عهده‌دار وزارت بهداری گردید. بعد از کشته شدن منصور، آموزگار در کابینه اول هویدا مجدداً به عنوان وزیر بهداری معرفی گردید، ولی در اولین ترمیم کابینه هویدا به سمت وزیر دارائی تعیین شد و قریب ۹ سال تصدی این وزارتخانه را برعهده داشت تا این که در سال ۱۳۵۳ به وزارت کشور منصوب گردید و سرانجام بعد از انتخاب شدن به سمت دبیرکل حزب رستاخیز به عنوان وزیر مشاور در جلسات کابینه شرکت می‌کرد. آموزگار در مدت طولانی تصدی وزارت دارائی، تحول مهمی در سیستم مالیاتی کشور به وجود آورد و نکات اصلی قانون جدید مالیاتهای مستقیم، که در زمان وزارت دارائی وی تدوین گردید، بعد از انقلاب هم در قوانین مالیاتی منظور گردیده است. جمشید آموزگار در مدت تصدی وزارت دارائی و وزارت کشور ریاست هیئت نمایندگی ایران را در سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) برعهده داشت و با نقش فعالی که در مبارزات این سازمان با کمپانیهای بزرگ نفتی ایفا نمود، شهرت جهانی یافت.

از وزیران دوران سلطنت محمدرضاشاه، که در زمان وزارت خود شهرت زیادی یافتند می‌توان به حسین فاطمی وزیر خارجه حکومت مصدق و نورالدین الموتی و حسن ارسنجانی و محمد درخشش وزیران دادگستری و کشاورزی و فرهنگ حکومت امینی اشاره کرد: حسین فاطمی پرسروصداترین وزیر کابینه مصدق بود، که به عقیده بعضی از طرفداران دکتر مصدق با تندرویهای نابجای خود موجبات سقوط حکومت او را فراهم ساخت. اعدام حسین فاطمی بعد از کودتای ۲۸ مرداد، از وی چهره شهیدی ساخته است که انتقاد از او ممکن است در نظر عده‌ای ذنب لایغفری به شمار آید، ولی نویسنده با تحقیقاتی که از محارم و نزدیکان مرحوم دکتر مصدق به عمل آورده، به این نتیجه رسیده است که خود آن مرحوم نیز در ماههای آخر حکومت خود به اعمال و ارتباطات وزیر خارجه‌اش ظنین شده بود و این ماجرا را برای نخستین بار از آقای خازنی منشی مخصوص و محرم اسرار دکتر مصدق، که تا آخرین لحظه در کنار وی بود و همراه او به زندان رفت، نقل می‌کنم. آقای خازنی می‌گوید:

«یکی از گرفتاریهای من در دفتر مرحوم دکتر مصدق شکایتهایی بود که

مرتباً از دخالت‌های دکتر فاطمی در امور وزارتخانه‌های دیگر می‌رسید. یک روز چند مورد از این شکایتها را با دکتر مصدق در میان گذاشتم و گفتم آقایان وزراء هم از این وضع ناراحت هستند، بهتر است به ایشان تذکری در این مورد بدهید. دکتر مصدق گفت: می‌دانم، اگر محظوری نداشتم او را کنار می‌گذاشتم چون در کار خودش هم خیلی کارهای خودسرانه می‌کند. دکتر مصدق سپس بدون این که منتظر جواب من باشد اشاره کرد پوشه‌ای را از قفسه بردارم و گفت خودت بخوان. پوشه را باز کردم. گزارش پزشکی درباره وضع دکتر فاطمی بعد از سوءقصد و عمل جراحی، به تاریخ اوایل سال ۱۳۳۱ بود که ضمن آن نوشته بود امیدی به حصول سلامت کامل نامبرده نیست و حداکثر یک تا دو سال دیگر ممکن است زنده بماند... یک روز دیگر هم که گزارش محرمانه‌ای را درباره افزایش تعداد دیپلماتهای روسی در تهران و فعالیت‌های جاسوسی آنها به اطلاع دکتر مصدق رساندم، دکتر فاطمی را احضار کرد و در حضور من به تندی با او سخن گفت. دکتر فاطمی درصدد دفاع برآمد ولی دکتر مصدق حاضر به شنیدن توضیحات وی نشد و گفت ظرف یک هفته باید تعداد دیپلماتهای روسی به حد مقرر تقلیل پیدا کند...»

مخالفتان دکتر فاطمی او را نمونه کامل یک سیاستمدار ماکیاولیست به شمار می‌آوردند که برای رسیدن به هدف، هر وسیله‌ای را مباح می‌شمرد. او روزنامه‌نگاری را با سردبیری روزنامه رعد امروز مظفر فیروز شروع کرد و بعد از مدتی همکاری با روزنامه «باختر» که برادرش سیف‌پور فاطمی صاحب امتیاز آن بود، به پاریس رفت و از آنجا مقالاتی برای روزنامه مرد امروز می‌فرستاد و در این مقالات به شدت به حزب توده و تجزیه‌طلبان آذربایجان حمله می‌کرد. بعد از مراجعت به ایران از اوایل سال ۱۳۲۸ خود به انتشار روزنامه‌ای به نام «باختر امروز» دست زد و در سلک طرفداران دکتر مصدق و جبهه ملی درآمد. روش حسین فاطمی در اوایل نهضت ملی شدن نفت و حکومت دکتر مصدق حمله شدید به انگلیسیها، بیطرفی نسبت به روسها و طرفداری از سیاست آمریکا و اظهار امیدواری نسبت به حمایت آمریکا از نهضت ملی ایران بود، و در همین دوران بود که از طرف یکی از اعضای جمعیت فدائیان اسلام مورد سوءقصد قرار گرفت. حسین فاطمی بعد از عمل جراحی و گذراندن دوران نقاهت، هم در مقام وزارت خارجه و هم در روزنامه‌اش روش انتقاد آمیزی نسبت به آمریکائیکها در پیش گرفت و به تدریج به روسها

گرایش پیدا کرد. در اسناد محرمانه وزارت خارجه آمریکا از وی به عنوان یکی از طرفداران نزدیکی ایران به شوروی یاد شده و وی را عنصری غیرقابل اعتماد به شمار آورده‌اند. تندرستیهای بین ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سرنگون ساختن مجسمه‌های شاه و پدرش در میادین تهران نیز بیشتر به او نسبت داده شده و در اسناد وزارت خارجه آمریکا بر این نکته تأکید شده که وی خواهان برقراری یک جمهوری دموکراتیک با همکاری توده‌ایها بوده است.

شاه، قبل از حسین فاطمی، کینه و دشمنی یک وزیر دیگر، مظفر فیروز وزیر کار و تبلیغات حکومت قوام‌السلطنه را تجربه کرده بود. مظفر فیروز که می‌خواست انتقام قتل پدرش نصرت‌الدوله را به دست رضاشاه، از پسر او بگیرد از ایران تبعید شد و تا آخر عمر در پاریس زندگی می‌کرد، ولی حسین فاطمی که بعد از کودتای ۲۸ مرداد متواری شده بود بعد از قریب شش ماه اختفا در اوایل اسفندماه ۱۳۳۲ دستگیر شد و بعد از محاکمه در دادگاه نظامی تیرباران گردید. حسین فاطمی هنگام اجرای حکم اعدام بیمار بود و اگر گزارش پزشکی که قبلاً به آن اشاره شد صحت داشته باشد در صورت لغو حکم اعدام هم به مرگ طبیعی می‌مرد.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، شاه یک‌بار دیگر با وزیرانی که بدون موافقت وی انتخاب شده و از او تمکین نمی‌کردند مواجه شد. وزیران مذکور اعضای کابینه دکتر علی امینی بودند، که شاه بخصوص از یکی از آنان، نورالدین الموتی وزیر دادگستری نفرت داشت. نورالدین الموتی از رهبران سابق حزب توده و عضو گروه ۵۳ نفر بود که دستگیری عده‌ای از مقامات سابق لشگری و کشوری در زمان وزارت او انجام گرفت. از وزیران دیگر کابینه امینی که شاه نسبت به آنها بدبین بود محمد درخشش وزیر آموزش و پرورش رهبر اعتصاب معلمان و مهندس فریور از طرفداران دکتر مصدق بودند. حسن ارسنجانی وزیر کشاورزی کابینه امینی هم که برنامه اصلاحات ارضی را با جار و جنجال زیادی به موقع اجرا گذاشت، مورد اعتماد شاه نبود، ولی علم جانشین امینی در مقام نخست‌وزیری وجود او را برای پیاده کردن برنامه «انقلاب سفید» شاه مفید تشخیص داد و ارسنجانی بعد از تشکیل کنگره کشاورزان و انجام فرماندوم ششم بهمن ۱۳۴۱ و اجرای مرحله اول برنامه جدید اصلاحات ارضی برکنار گردید.

در دوران قدرت مطلقه شاه، که با حکومت علم در سال ۱۳۴۱ آغاز شد، تمام وزیران کابینه با نظر شاه تعیین می‌شدند، ولی بعضی از آنها از مقام و موقعیت برتری نسبت به همکاران خود برخوردار بودند. به‌طور مثال وزیران امور خارجه که مستقیماً تحت نظر خود شاه کار می‌کردند فقط از نظر تشریفاتی و برای امضای تصویبنامه‌ها در هیئت دولت حضور می‌یافتند و یکی از آنها، اردشیر زاهدی، که علناً به هویدا ناسزا می‌گفت هرگز در جلسات هیئت دولت حاضر نمی‌شد. اردشیر زاهدی از نظر روش کار و طرز رفتار با کارکنان وزارت خارجه و سفرای ایران در خارج از کشور نیز وضعی استثنائی داشت. او با کلمات و اصطلاحات رکیک و چاله‌میدانی به کارمندان خود و مقامات سطح بالای وزارت خارجه ناسزا می‌گفت و یک‌بار که یکی از سفیران بعد از خاتمه مأموریتش در یک کشور اروپائی از قبول پست سفارت در یک کشور کوچک، که دون شان خود می‌دانست خودداری کرده بود، زیر نامه وی برای کارگزینی وزارت خارجه نوشت «این دیوس نمی‌رود یک دیوس دیگر را معرفی کنید». سفیر مذکور فتوکپی نامه و دستور مقام وزارت را به دست هویدا رساند و هویدا آن را به شاه ارائه داد، ولی شاه به جای توبیخ وزیر خارجه، قاه‌قاه خندید و گفت «به زاهدی بگوئید اقلأ املایش را درست بنویسد!»<sup>۲</sup>

این داستان را هم از زبان یکی از مقامات سابق وزارت خارجه شنیده‌ام که می‌گفت: من از اعضای سفارت ایران در پاریس بودم و زاهدی هم برای کاری به پاریس آمده بود. یک روز مرا خواست و گفت تلگرافی از اعلیحضرت خواهد رسید، به محض وصول آن را خودت در هتل به من برسان. وقتی تلگراف رسید طبق دستور با عجله به هتل محل اقامت مقام وزارت رفتم. منشی وزیر که در اتاق پذیرائی سویت وزیر نشسته بود گفت تلگراف را به من بدهید بعداً به عرضشان می‌رسانم. گفتم ایشان گفته‌اند فوراً و خودم به دست ایشان برسانم. در اتاق خواب وزیر را نشان داد و گفتم برو ولی پشیمان می‌شوی. دق‌الباب کردم و مقام وزارت فرمودند بیا تو! وقتی وارد شدم دیدم مقام وزارت با زنی خوابیده است. در همان حال بدون کمترین خجالتی لخت و عور بلند شد،

۲- املائی صحیح این کلمه «دپوٹ» است.

تلگراف را از دست من گرفت و در حضور من خواند و گفت خیلی خوب برو!»<sup>۴</sup> یکی دیگر از مقامات وزارت خارجه ضمن تأیید این حرکات زاهدی می گفت «البته او فقط با اعضای وزارت خارجه و دیپلماتهای ایرانی این طور رفتار می کرد... در مقابل خارجیها خیلی مبادی آداب بود و با زرنگیهای خاص خودش، چه در مقام وزارت و چه در زمان تصدی سفارت ایران در لندن و واشنگتن بیشتر از اسلاف خود موفق بود... البته علت اصلی موفقیت او در این بود که با شاه خیلی راحت و بی پرده صحبت می کرد، در حالی که وزیران خارجه دیگر فقط رل منشی شاه را بازی می کردند و اختیاری از خود نداشتند...»

از وزیران دیگر، که در دوران حکومت مطلقه شاه از موقعیت ممتازی برخوردار بودند، می توان از هوشنگ انصاری نام برد. سوابق هوشنگ انصاری و چگونگی ترقی او را تا مقام وزارت همه کسانی که دست اندر کار سیاست هستند کم و بیش می دانند: هوشنگ انصاری در یک خانواده فقیر شیرازی به دنیا آمد و نام خانوادگی واقعی او گویا «مستمند شیرازی» بوده است. هوشنگ پس از انجام تحصیلات متوسطه در تجارتخانه نمازی مشغول کار شد و به نمایندگی وی برای انجام معاملات تجارتنی به ژاپن رفت. هوشنگ انصاری ضمن کار در دفتر نمایندگی نمازی با سفارت ایران هم ارتباط برقرار کرد و غلامعباس آرام سفیر وقت ایران در ژاپن که از زرنگی و زبان بازی او خوشش آمده بوده مواجهی برای وی در سفارت تعیین کرد. هوشنگ انصاری از آن به بعد عملاً پادوی سفارت و راهنمای کسانی بود که از ایران برای مأموریت یا انجام کارهای تجارتنی به ژاپن می رفتند. هوشنگ انصاری معمولاً برای استقبال و راهنمایی مسافران ایرانی به فرودگاه می رفت، چمدانهای آنها را حمل می کرد و آنها را به هتل یا محل سفارت می برد و تر و خشکشان می کرد. هوشنگ انصاری کم کم محرم اسرار و همه کاره آرام شد و در سفر رسمی شاه به ژاپن، او را به شاه معرفی کرد. شاه هم از زرنگی این جوان و این که علاوه بر انگلیسی روان، ژاپنی را هم مثل خود ژاپنیها صحبت می کرد خوشش

۴- گوینده این ماجرای شرم آور، که مجاز به افشای هویت و مقام او در سفارت ایران در فرانسه نیستم، داستان را با جزئیات بیشتری برای نویسنده شرح داده که نوشتنی نیست.

۵- بعضیها می گویند یکی از خدمات هوشنگ انصاری به آرام و سایر مقامات سفارت ترتیب مجالس خوشگذرانی برای آنها با «گیشا»های ژاپنی بود. العهده علی الراوی...

آمد. بعد از این که آرام به ایران آمد و به وزارت خارجه منصوب شد، انصاری هم به ایران مراجعت کرد و به توصیه آرام ابتدا به استخدام وزارت اقتصاد درآمد و از آنجا به وزارت خارجه منتقل شد و در این بین با منشی آرام ازدواج کرد. آرام سپس او را بدون طی مراحل معمول اداری در وزارت خارجه برای مقام سفارت ایران در پاکستان به شاه معرفی کرد و شاه هم با سابقه‌ای که از خدمات وی در ژاپن داشت با این انتصاب موافقت نمود.

مقام سفارت ایران در پاکستان مقدمه ترقیات سریع بعدی هوشنگ انصاری بود: هوشنگ انصاری ابتدا در کابینه هویدا به سمت وزیر اطلاعات معرفی شد و در این سمت با دست و دل‌بازی خاصی که داشت با مدیران روزنامه‌ها و نویسندگان بانفوذ آن زمان طرح دوستی ریخت. نویسنده در آن زمان سردبیر مجله خواندنیها بودم و چون شاه عازم سفری به چند کشور اروپای شرقی بود، علاقمند بودم در هیئت مطبوعاتی همراه شاه از این کشورها دیدن کنم. هوشنگ انصاری فوراً ترتیب این کار را داد، ولی از این خدمت خود نتیجه مطلوبی به دست نیاورد، چون امیرانی مدیر مجله که خودش علاقمند به عضویت در هیئت مطبوعاتی بود از این جریان ناراحت شد و در غیاب من، با سبک مخصوص به خودش نیش‌هائی به هوشنگ انصاری زد، و این ماجرا مقدمه اختلافاتی بین من و امیرانی شد که به استعفای من از سردبیری خواندنیها انجامید. البته هوشنگ انصاری بعداً سبیل امیرانی را چرب کرد و روابط حسنه‌ای با او برقرار نمود و من هم که در وزارت دارائی مشغول کار شده بودم دیگر کاری به کار او نداشتم.

هوشنگ انصاری بعد از وزارت اطلاعات به سفارت ایران در آمریکا رفت و در مراجعت به ایران وزیر اقتصاد شد. هنگامی که جمشید آموزگار از وزارت دارائی به وزارت کشور رفت، دو وزارتخانه دارائی و اقتصاد ادغام شدند و هوشنگ انصاری در رأس وزارتخانه جدید قرار گرفت. هنگامی که هوشنگ انصاری وزیر امور اقتصادی و دارائی شد، دوران افزایش سریع درآمدهای نفتی و سرزیر شدن سالانه بیش از بیست میلیارد دلار درآمد نفت به خزانه کشور بود. چندین برابر شدن درآمد نفت بیشتر حاصل تلاش جمشید آموزگار در اوپک بود، ولی به جای این که برنامه‌ریزی برای خرج این درآمدها را نیز به عهده این مرد پاک و ممسک بگذارند، کسی را در رأس خزانه مملکت گذاشتند که به ریخت و پاش و بی‌اعتنائی به قوانین و مقررات به قول خودش «دست و پا گیر»

شهرت داشت.

نویسنده در آن زمان نماینده مجلس شورای ملی و عضو کمیسیون‌های امور خارجه و محاسبات مجلس بودم. آقای هوشنگ انصاری لایحه‌ای به مجلس داد که به موجب آن به وزارت امور اقتصادی و دارائی، یعنی خود ایشان اجازه داده می‌شد میلیاردها دلار از درآمدهای نفتی را بدون کسب اجازه قبلی از مجلس به صورت وام و اعتبار و کمکهای بلاعوض در اختیار کشورهای خارجی بگذارند. نویسنده در کمیسیون خارجه مجلس با این لایحه مخالفت کردم و گفتم این لایحه مخالف نص صریح قانون اساسی است و اضافه کردم «مهمترین وظیفه مجلس شورای ملی که در قانون اساسی تصریح شده نظارت دقیق بر دخل و خرج مملکت است و به همین دلیل وقتی که می‌خواهند پانصد تومان - یا کمتر و بیشتر اضافه بر محل پیش‌بینی شده در بودجه برای کسی مقرر تعیین کنند، مجلس باید پس از طی تمام تشریفات و تصویب لایحه در کمیسیونها، با ورقه یا مهره - نه با قیام و قعود که در مورد لوایح معمولی نسبت به آنها رای گرفته می‌شود - پرداخت این مقررری ناچیز را تصویب کند. حالا چطور شما می‌خواهید پرداخت میلیاردها پول به کشورهای خارجی را بدون کنترل و نظارت مجلس انجام بدهید». در آن زمان وکلای مجلس یا سناتورها فقط در مورد اصلاح و تعدیل لوایح پیشنهادی اظهار نظر می‌کردند و کمتر سابقه داشت که نماینده‌ای به خود جرأت داده با اصل یک لایحه پیشنهادی از طرف دولت، آن هم لایحه‌ای به این اهمیت، مخالفت نماید و آن را مخالف قانون اساسی بخواند. اتفاقاً دکتر رشتی نماینده دیگر عضو کمیسیون خارجه هم نظر مرا تأیید کرد و رئیس کمیسیون دکتر محمود ضیائی، که مرد شریف ولی بسیار محافظه کاری بود، نتوانست این اعتراضات را نادیده بگیرد و چون معاون وزارت امور اقتصادی و دارائی هم نتوانست توضیحات قانع کننده‌ای در این مورد بدهد، قرار شد خود وزیر برای ادای توضیحات و اصلاح لایحه یا استرداد آن در جلسه کمیسیون حاضر شود.

مخالفت با لایحه دولت در کمیسیون خارجه مجلس، بخصوص نحوه مخالفت و اعلام مغایرت لایحه با قانون اساسی سروصدای زیادی به راه انداخت، من از جریانات پشت پرده و چگونگی شکایت یا «چغلی» هوشنگ انصاری از نویسنده و دکتر رشتی نزد شاه اطلاع ندارم، همین قدر می‌دانم که من و دکتر رشتی از آن روز به بعد مفضوب

واقع شدیم و یکی از دلایل جلوگیری از تجدید انتخاب هر دو ما به نمایندگی مجلس همین مسئله بود. لایحه دولت هم با تذکر ریاضی رئیس مجلس به رئیس کمیسیون خارجه و اعضای کمیسیون، با اصلاح مختصری که نظر من و دکتر رشتی را تأمین نکرد، به تصویب کمیسیون‌های خارجه و دارائی و سپس مجلس رسید و دست شاه و وزیرانش در پرداخت میلیاردها دلار از درآمدهای نفتی به کشورهای خارجی، از افغانستان و پاکستان گرفته تا کشورهای آفریقائی و حتی کشورهای ثروتمندی مانند انگلستان، باز شد.

بازی سرنوشت، مرا یک بار دیگر در برابر هوشنگ انصاری قرار داد. بعد از پایان دوره نمایندگی مجلس شورای ملی به محل خدمت قبلی خود که حالا وزارت امور اقتصادی و دارائی نام گرفته بود برگشتم و آقای هوشنگ انصاری بعد از مدتی تردید و تأمل بالاخره یک حکم «مشاور وزیر» برای من صادر کرد. البته نه ایشان قصد مشورت با مرا داشتند و نه من راغب به دیدار و مصاحبتشان بودم و عنوان «مشاور وزیر» در واقع مستمسکی برای دریافت مواجب بود، تا این که شاه همزمان با دستور تشکیل کمیسیون شاهنشاهی و فعال کردن سازمان بازرسی شاهنشاهی فرمان تشکیل هیئت‌هایی را برای رسیدگی به شکایات مردم در سازمانهای دولتی صادر کرد و هوشنگ انصاری هم در اجرای اوامر ملوکانه عده‌ای از مشاورین خود را دست‌چین کرده، هر یک را به ریاست هیئتی برای رسیدگی به شکایات مردم گماشت. نمی‌دانم با حسن نیت یا سوءنیت، مهمترین و مشکلترین کار این هیئت‌ها، یعنی رسیدگی به شکایات مالیاتی را هم به عهده من گذاشت و بر در و دیوار وزارتخانه هم آگهی‌های بلندبالائی چسباندند که هر یک از مؤدیان مالیاتی شکایتی دارند به فلان اتاق، به مشاور وزیر در امور مالیاتی مراجعه کنند.

چند روز نگذشته بود که سیل شاکیان به اتاق من سرازیر شد و چون به تنهایی قادر به پاسخگویی به شکایات مردم نبودم معاونی هم از میان بازرسان وزارتتی برای خود انتخاب کردم، که الحق مرد شریف و زحمتکش و پاکدامنی بود. این مرد خوش‌مشرب و خوش‌قلم که آقای مستجیر نام داشت قسمت اعظم بار مشکلات و پاسخ به شاکیان را به دوش می‌کشید، و کار روزانه ما ارسال خلاصه و فتوکپی نامه‌های شاکیان به ادارات مختلف مالیاتی و خواستن توضیحات لازم از آنها بود. پاسخ اکثر ادارات حاکی از این بود که پرونده شاکی مراحل قانونی خود را طی کرده و امکان تجدید نظر نیست. من در

میان این شکایات به مواردی برخوردیم که واقعاً به موّدی مالیاتی ظلم شده و قرائنی هم وجود داشت که چون شاکی از پرداخت رشوه و حق و حساب به مأمورین مالیاتی خودداری نموده چنین ظلمی در حق او روا داشته‌اند و بعضی از آنها را از هستی ساقط کرده بودند. در یکی از جلساتی که همراه مسئولان دیگر رسیدگی به شکایات مردم با وزیر داشتیم، تعدادی از این پرونده‌ها را که به حقانیت شاکیان آنها اعتقاد داشتم و راه قانونی رفع ظلم از آنان هم بسته بود مطرح کردم و گفتم تنها راه رفع ظلم از این عده این است که ضمن اصلاحیه قانون مالیاتهای مستقیم که قرار است به مجلس داده شود، مجوز تجدید رسیدگی به این قبیل پرونده‌ها را تحت شرایط و ضوابط خاصی تحصیل نمایند. هوشنگ انصاری بدون تأمل گفت این پیشنهاد شما عملی نیست و ما وقت رسیدگی مجدد به هزاران پرونده کهنه را نداریم. گفتم پس من چه جوابی به این مردم بدهم. گفت بفرمائید پرونده شما مراحل قانونیش را طی کرده و امکان تجدید نظر نیست و چون زبان به اعتراض گشودم و گفتم پس مقصود از این همه سروصدای تبلیغاتی و ادعای رسیدگی به شکایات مردم چیست؟ گفت «آقا جان گناهش به گردن من! مگر همه اینهایی که در محاکم دادگستری محکوم به اعدام می‌شوند به حق محکوم می‌شوند و اگر یکی دو نفر بیگناه اعدام بشوند می‌شود جانشان را برگرداند؟!»

با این استدلال محکم! مقام وزارت من دیگر حرفی برای گفتن نداشتم و از فردای آن روز تمام تلاش و کوشش خود را برای رهایی از این مخمصه به کار بردم تا این که سرانجام با سمت بازرس دولت در شرکت مخابرات، از حیطة قدرت هوشنگ انصاری بیرون رفتم و دیگر هرگز او را ندیدم.

هوشنگ انصاری با جلب اعتماد شاه و روابط نزدیکی که با آمریکائینها پیدا کرده بود از اواخر سال ۱۳۵۵ برای احراز مقام نخست‌وزیری تلاش می‌کرد و همان‌طور که قبلاً هم اشاره شد، بعد از استعفای هویدا بیش از همه نام او برای جانشینی نخست‌وزیر مستعفی بر سر زبانها بود که ناگهان تصمیم شاه، به دلایلی که در فصل سیزدهم کتاب آمده است عوض شد و جمشید آموزگار را به نخست‌وزیری برگزید. جمشید آموزگار به اصرار شاه و برخلاف میل باطنی خود هوشنگ انصاری را در مقام وزارت امور اقتصادی و دارائی ابقا کرد، ولی در اولین فرصت، پس از مرگ ناگهانی دکتر اقبال رئیس شرکت ملی نفت، با موافقت شاه او را به ریاست شرکت نفت

منصب نمود. ریاست هوشنگ انصاری در شرکت ملی نفت با شروع انقلاب و اعتصاب کارگران و کارکنان صنایع نفت تقارن یافت و انصاری که با شامه تیز خود هوا را پس و آینده را تاریک می‌دید یک روز خود را به بیماری زد و با برانکار به فرودگاه مهرآباد انتقال یافت، ولی شاهدان عینی می‌گویند که وقتی به مقصد رسید اثری از بیماری در او دیده نمی‌شد و مثل قرقی راه می‌رفت!

هوشنگ انصاری که قبلاً صدها میلیون دلار در بانکهای خارجی اندوخته بود، از همان روزهای آخر حیات رژیم شاهنشاهی به کسب و کار و تجارت در آمریکا مشغول شد و در حال حاضر اگر ثروتمندترین ایرانی مقیم خارج نباشد، یکی از ثروتمندترین آنهاست. هوشنگ انصاری از ایران و ایرانی جماعت گریزان است و هم اوست که چند سال قبل وقتی برای کمک به آوارگان ایرانی در خارج یا زلزله‌زدگان ایرانی به وی مراجعه کردند گفت «من پرونده ایران را بسته‌ام!»

هوشنگ انصاری، بعد از انتشار چاپ اول کتاب «بازیگران عصر پهلوی» و انعکاس مطالب آن در آمریکا، برای این که خودی نشان بدهد و چنین وانمود کند که ایران و ایرانی را از یاد نبرده است مقاله‌ای در مطبوعات آمریکا منتشر کرد و پیشنهاداتی برای حل مسائل اقتصادی ایران ارائه نمود که ظاهراً با الهام از شرکای امریکایی خود آن را تنظیم کرده بود و بالطبع با واقعیات جامعه امروز ایران تطبیق نمی‌کرد. هوشنگ انصاری برای توجیه نظریات خود مصاحبه‌ای هم با بخش فارسی صدای آمریکا به عمل آورد که انعکاس مطلوبی نداشت.

\* \* \*

در مقابل این نمونه‌های بد و رنج آور، نمونه‌های خوبی هم داریم و با کمال اطمینان می‌توانم بگویم که این قبیل افراد در اقلیت بوده‌اند، ولی از آنجا که افراد صحیح‌العقل و با تقوی مانند اینان اهل تبلیغات و جار و جنجال نبودند، بیشتر گمنام مانده‌اند و اکثر «مشاهیر رجال» متأسفانه بدنامترین آنها هستند.

در مقام وزارت خارجه نیز، بعد از مردانی نظیر باقر کاظمی و علی سهیلی و محمد ساعد، شخصیت‌هایی چون نصرالله انتظام و عبدالله انتظام و دکتر جلال عهده را داشتیم، که اشاره‌ای به آخرین آنها را ضروری می‌دانم:

نصرت‌الله انتظام یک دیپلمات برجسته در سطح جهانی بود که در اوایل تشکیل سازمان ملل متحد به ریاست مجمع عمومی این سازمان انتخاب شد و بعد از آن هم در مقامات سفارت و وزارت خدمات شایسته‌ای به کشور خود کرد. برادر او عبدالله انتظام نیز یک مرد پاک و وارسته بود، که در مدت تصدی وزارت خارجه، با کمال صداقت و صراحت معایب و مشکلات را با شاه در میان می‌گذاشت و یک بار صریحاً به شاه گفت «اعلیحضرت، حقایق را به عرض شما نمی‌رسانند. بهتر است به جای این که به گزارشهای سازمانهای اطلاعاتی و امنیتی اکتفا کنید از عده‌ای اشخاص صدیق و بی‌غرض بخواهید درباره مسائل و مشکلات مردم و اجماعاتی که می‌شود تحقیق کنند و نتیجه را به اطلاع شما برسانند...». به طوری که خود مرحوم انتظام نقل می‌کرد شاه در جواب گفت «حرفی ندارم، شما خودتان ده نفر آدم صدیق و بی‌غرض، که خودتان بی‌غرضی و صداقتشان را تضمین می‌کنید پیدا کنید تا زیر نظر خودتان این کار را انجام بدهند...». انتظام می‌گفت با کمال تأسف باید اعتراف کنم که نتوانستم ده نفر با این خصوصیات پیدا کنم!...»

عبدالله انتظام بعدها در مقام مدیرعامل شرکت ملی نفت هم از فرصت شرفیابی به حضور شاه استفاده کرده و آنچه را که به نظرش می‌رسید به عرض می‌رساند. تا آن که یک روز در جریان وقایع ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به اتفاق مرحوم علاء وزیر دربار وقت و سردار فاخر حکمت رئیس مجلس و چند تن دیگر از رجال خیرخواه به حضور شاه رفت و درباره عواقب تندرویهای علم و رویارویی با روحانیت به شاه هشدار داد. شاه که

۷- مرحوم عبدالله انتظام این ماجرا را چند سال بعد از انقلاب، در خانه محقرش در نزدیکی میدان انقلاب، برای من و دوست ارجمندم آقای علی‌اصغر سعیدی نقل می‌کرد. او قبل از نقل این ماجرا گفت که شاه برای این که از آنچه در مملکت می‌گذرد اطلاع داشته باشد دستگاههای مختلف اطلاعاتی مانند شهربانی و سازمان امنیت و رکن ۲ ستاد ارتش را مأمور کرده بود جداگانه درباره وضع مردم و جریان کار ادارات و سازمانهای دولتی به او گزارش دهند. این گزارشها در آغاز ضد و نقیض بود و پیگیری آنها برای کشف حقیقت امر مشکلاتی برای دستگاههای گزارش‌دهنده ایجاد می‌کرد. در نتیجه رؤسای سازمانهای اطلاعاتی با هم تباخی کردند و گزارشهایی را که برای شاه می‌فرستادند قبلاً با یکدیگر هم‌آهنگ می‌کردند و بعضی مطالب را که خودشان مصلحت تشخیص نمی‌دادند، یا قبلاً متخلفین و سوء استفاده‌کنندگان رضایت آنها را جلب کرده بودند اصلاً به شاه گزارش نمی‌دادند.

پس از سرکوبی قیام ۱۵ خرداد به خود غره شده بود از این که عده‌ای از رجال مملکت به خودشان جرأت داده‌اند از روش وی در حکومت انتقاد کنند خشمگین شد و چند روز بعد علاء از وزارت دربار و انتظام از ریاست شرکت نفت برکنار شدند.

از وزیران خارجه دیگر که شهرت و اعتبار بین‌المللی داشت باید از دکتر جلال عبده نام برد که قبل از انتصاب به مقام وزارت خارجه در حکومت دکتر اقبال، نماینده دائمی ایران در سازمان ملل متحد بود و یکی از اعضای سرشناس آن سازمان به‌شمار می‌آمد. دکتر عبده که بعداً مأموریت‌های مهمی را از طرف سازمان ملل متحد به‌عهده گرفت و از طرف سازمان ملل حکمران دو کشور کامرون و ایریان غربی<sup>۸</sup> بود و با انجام فراندم در هر دو کشور موجبات استقلال آنها را فراهم آورد، قبل از انتصاب به وزارت خارجه نیز به نمایندگی ایران در کنفرانس سران کشورهای آسیائی و آفریقائی (کنفرانس باندونگ) شرکت کرده و با جمعی از رهبران معروف آن روز جهان مانند نهرو و چوئن لای نخست‌وزیران هندوستان و چین و سوکارنو و ناصر رؤسای جمهور اندونزی و مصر از نزدیک آشنا شده بود. دکتر عبده درباره چگونگی انتصاب خود به وزارت خارجه و علت برکناری از این سمت به فاصله چند ماه می‌نویسد:

«در تابستان سال ۱۳۳۸ تلگرافی از دکتر منوچهر اقبال نخست‌وزیر وقت به دست من رسید که حسب‌الامر اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی به وزارت امور خارجه برگزیده شده‌ام. فوراً به تهران حرکت کنم و «مصاحبه‌ای نیز ننمایم». حقیقت امر این است که متمایل به عضویت آن دولت، آن هم در پست وزیر امور خارجه نبودم. خواننده حق دارد سؤال کند چرا؟ این استنکاف از قبول دومین شغل سیاسی مهم آن روز متکی به چند دلیل بود: شاه متعاقب کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به تدریج کلیه اختیارات دولت را خود اعمال می‌کرد. نخست‌وزیر کشور خود را در برابر وی «غلام خانه‌زاد» می‌نامید و صرفاً اوامر «ذات مبارک» را اجرا می‌نمود. در انتخاب وزرای وزارتخانه‌های مهم نخست‌وزیر به هیچ وجه مداخله نداشت... به‌ویژه شاه امور وزارت جنگ و وزارت خارجه را خود عهده‌دار بود و وزیر امور خارجه آلت فعلی بیش نبود و جز دست بوسیدن و بله قربان گفتن در قبال دستورهای او وظیفه دیگری نداشت. از این گذشته متعاقب

۸- این کشور در حال حاضر پاپوا Papua با گینه نو نام دارد و عضو سازمان ملل متحد